■ **چگونه لیبرالیسم هم فرزندانش را می‌خورد؟ بررسی ترندهای مهمی که در این مدت به # کرونا متصل شده‌اند، نشان از باور عمومی نسل‌های جوان‌تر به ایده حذف نسل «بیبی‌بومرز» بر اثر شیوع کرونا دارد! «بیبی‌بومرز» به نسل فرزندان دوران پرزاد و ولد بازسازی اروپا و آمریکا پس از جنگ دوم جهانی اطلاق می‌شود؛ نسلی که نه‌تنها با ارزش‌های لیبرالی بالیده است، بلکه زیر بنای جامعه نولیبرال فعلی را گذاشته است**

بیماری طاعون ۷ قرن پیش به اضمحلال نظام قرون وسطایی اروپا انجامید، آیا بحران کرونا نیز نقطه عطفی تمدنی در تغییر نظم جهانی فعلی پدید خواهد آورد؟

کرونا، طاعون لیبرال- دموکراسی

شروین طاهری: این روزها همه ما به سبک عاشق و معشوق رمان «طاعون» همچنان که جویای احوال یکدیگر هستیم، از هم فرار می‌کنیم. همان‌طور که «آلبر کامو»، نویسنده فرانسوی در پایان داستان ابراز نگرانی کرده بود طاعون بازگشته است؛ بازگشته تا در آزمون مقدر در یک بزنگاه تاریخی همه انسان‌های کره خاکی را یک جا زیر یک سقف در چالشی مشترک محک بزند و نقصان‌های همیشگی نوع بشر یعنی «فراموشی» و «بلاتکلیفی» را به رخ او بکشد؛ فراموشی جایگاه خود و نسبتی که با دنیا دارد و بلاتکلیفی بر سر دوراهی تعامل شوپنهاوری با دنیایی که چوب لای چرخ ما می‌گذارد یا عصیان نیچه‌گونه علیه آن. شاید هم بازگشته تا ترمز یکجانبه‌گرایی سفسطه‌گران پست‌مدرن را کشیده و آنها را مجاب کند سیر تطور انسان الزاما خطی و رو به جلو نیست و تا وقتی بنی‌بشر فرمانروای زمین است، تاریخ ناگزیر تکرار می‌شود. مورخان می‌گویند منشأ جغرافیایی طاعون سیاه یا خیارکی، همان بلایی که از قرن چهاردهم میلادی خیمه مرگ و نفرین را بر اروپای تاریک قرون وسطایی مستولی کرد و آن را به سوی رنسانس و عصر به اصطلاح نوزایی و روشنگری سوق داد، درست همان جایی است که امروز به عنوان منشأ همه‌گیری بی‌سابقه ویروس جدید کرونا می‌شناسیم: استان خوبئی (هوبئی) چین به مرکزیت ووهان.

۷ سده قبل، به دنبال کشت و کشتار و نابسامانی‌ها و قحطی ناشی از هجوم لشکر چنگیزخان به این سرزمین در میانه شرقی چین و بر کرانه یانگ‌تسه، بلندترین رود آسیا، یک نوع باسیل نادر منجر به عفونت‌های خونی و ریوی، به جان مردم آن زمان ووهان و مناطق پیرامونش افتاد که احتمالا به نخستین اپیدمی جهانی تاریخ شناخته شده بشری انجامید. با ترکتازی مغولان و تاتارها در آسیای میانه- از جمله ایران عصر سلجوقی- و اروپای شرقی، آنها به نوبه خود باسیل طاعون را به غربی‌ترین قاره جغرافیای قرون وسطی سوغات بردند و از اواخر سال ۱۳۴۷ میلادی کشتی‌هایی که از شرق مدیترانه می‌آمدند، از طریق انتقال موش‌ها و اشخاص ناقل طاعون، این بیماری را در جنوا و مارسی شیوع دادند. از آن پس بیماری «مرگ سیاه» به مدت ۵ سال سراسر اروپا از جنوب تا شمال آن و حتی جزیره بریتانیا را فرا گرفت و در بحبوحه قحطی‌ها و جنگ‌های پی‌درپی و در حالی که کره زمین یکی از سردترین دورانش را می‌گذراند، جان یک‌سوم ساکنان اروپا را گرفت.

حال با شیوع بیماری «کووید-۱۹» از شرق به غرب، تاریخ آنقدر قشنگ تکرار شده که ما را از وحشت تکراری بودن سرنوشت خودمان و نیاکان‌مان، به ظنی مقدس وامی‌دارد. این بار به جای خاندان باسیل‌های طاعون خیارکی که سلطنت پاپ‌های واتیکان و فئودالیسم قرون وسطی را به چالش کشیده بودند، ویروس‌های خاندان کرونا (به معنای تاج) هستند که در سراسر نظام سرمایه‌داری- نولیبرالی به محوریت آمریکا تاجگذاری کرده‌اند. این بار توده‌های گله‌وار مردم، به جای کک‌ها و موش‌ها و البته گناهکاران، لامذهبان و شیاطین، ظاهرا مظنون اصلی بلای جدید را خفاش‌ها، خیابان‌خواب‌ها، خارجیان و بخصوص چینی‌ها می‌دانند اما در حقیقت در زمانه‌ای که همه جوانب زندگی بشری، از افکار و احوالات و حماقت‌هایش، تا نوآوری‌ها و سبک زندگی و درد و مرض او، نسبت به شهر مستعمراتی کوچک رمان کامو در شمال آفریقا- که حتی در مقایسه با دنیای واقعی میانه قرن بیستم هم ویروس جهانی‌سازی به آن سرایت نکرده بود- مسری‌تر شده، به قول آن مجری مشهور آمریکایی، خود ما انسان‌ها هستیم که به عنوان موش‌های آزمایشگاهی نظام سرمایه‌داری جای موش‌های قرون وسطایی را به عنوان متهمان اصلی طاعون سیاه گرفته‌ایم، آن هم در شرایطی که مهم‌ترین واکنش رهبران لندن و واشنگتن به این همه‌گیری بی‌سابقه قرن بیست و یکمی، نظریه احمقانه «ابتلای گله‌ای و جمعی همه مردم برای ایمنی‌سازی طبیعی در مقابل ویروس جدید» بوده است.

■ **نقطه عطف تمدنی**

یکی از جامعه‌شناسان کشورمان که به تحولات جهانی دوران پساکرونا چشم دوخته است، دکتر سیدجواد میری‌مینق است. عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که دستی در مطالعات ادیان و فلسفه علم داشته، جزو شاخص‌ترین اوراسیاشناسان ایران محسوب می‌شود که تجربیات شخصی‌اش در چین و در امتداد اوراسیا تا شمال اروپا و انگلیس و آمریکا به او این انگیزه را می‌بخشد تا ردپای طاعون عصر جدید را در این سیر تمدنی دنبال کند.

او معتقد است واگیر و وحشت عمومی فراگیر که در کنار هم پدیده‌ای پاندمیک خوانده می‌شود، یک جنبه‌اش بیولوژیک و اپیدمولوژیستی است که متخصصان خودش را دارد ولی از منظر دیگر این بحران پیامدهای دامنه‌دار و وسیع تمدنی دارد.

میری می‌گوید: «بحران کرونا علائمی را برای ما آشکار می‌سازد تا این پرسش را مطرح کنیم که ساخت جوامع بشر در قرن‌های بیستم و بیست و یکم بر چه پایه‌هایی شکل گرفته بود که اساسا سراسر دنیا را در معرض ظهور چنین واگیرهای فراگیری قرار داده است؟ قدرت، همت و توانایی‌های بشر در چه حوزه‌هایی متمرکز شده بود که موجب شد روند جهان در کمتر از ۳ ماه متوقف شود؟ یعنی باعث شده منطق زندگی روزمره که اساس و تاب‌آوری زندگی ما بر آن بنا شده به کلی زیر و رو شود و انسان را با دگرگون ساختن بدیهیات زندگی‌اش در وضعیت بهت و دهشت‌انگیز قرار دهد. این چالشی است که این روزها گونه انسان بر روی کره زمین با آن دست و پنجه نرم می‌کند. حال ممکن است کسانی بگویند انسان همیشه درباره این مسائل می‌اندیشیده است اما باید گفت لحظه‌های نادر و کمیابی در طول تاریخ ظهور می‌کند که انسان‌ها با حقایق و واقعیاتی مواجه می‌شوند که بر اثر آنها منطق زندگی روزمره و چارچوب عادت‌واره‌های‌شان دچار فروپاشی می‌شود».

او اپیدمی کرونا را جزو لحظه‌های نادر تاریخ بشر می‌داند؛ بحرانی که زندگی عادی ما انسان‌ها را در سطحی وسیع در سراسر سیاره زمین و بسیار فراتر از جنگ‌های عالم‌گیر جهانی یا جنگ تحمیلی ۸ ساله علیه کشورمان دچار اختلال می‌کند.

جامعه‌شناس ایرانی در چنین شرایطی پرسشگری بشر را ناگزیر می‌داند: «این پدیده مانند نطفه‌ای است که کاشته می‌شود و آرام‌آرام میوه‌های خودش را می‌دهد و منطق خودش را به زندگی بشر تحمیل می‌کند. در جهان پساکرونا این پرسش در ذهن ما ظهور می‌کند: چه جایگزین‌هایی را می‌توانیم برای نظام جهانی فعلی داشته باشیم. در کوتاه‌مدت بشر تلاش خواهد کرد این مسأله را رفع و رجوع کند».

از نگاه سیدجواد میری، جهان ما احتمالا در آستانه یک نقطه عطف تمدنی قرار گرفته است: «همان گونه که توماس ساموئل کوهن در کتاب «انقلاب‌های علمی» خودش مطرح می‌کند، ما با دو پارادایم (الگوواره) روبه‌رو هستیم؛ نخست پارادایم «علوم نرمال» که تلاش می‌کند مسائل را در چارچوبی عادی و حداکثر با قید تبصره‌هایی برای برخی ناهنجاری‌های موجود، حل کند. پارادیم دیگر اما «انقلابی» است، البته نه به معنای سیاسی آن که مصطلح شده است. از این منظر چرخشی پارادایمی رخ خواهد داد و اتفاقا بسیاری از مسائل را لاینحل می‌گذارد ولی همزمان بسیاری از افق‌های جدید را پیش روی انسان می‌گشاید. چنین نقطه عطفی همین حالا در حال شکل گرفتن است. یک موقع ما درباره تغییر قرون صحبت می‌کنیم که صرفا جنبه تقویم زمانی خطی را دارد اما یک زمان جنبه تاریخی دارد به طوری که شاید در قرون بعد وقتی درباره زمانه ما صحبت می‌کنند از دوران پیش و پس از کرونا خواهند گفت. حال این پرسش مطرح می‌شود: آیا می‌توانیم آینده‌های جایگزین ممکن، مطلوب و اصلا قابل ظهوری را در نظر آوریم؟ به نظر من اگر از فضای داخلی ایران فاصله گرفته و از منظری فراگیرتر به تحولات جهان نگاه کنیم، ما امروز در یک نقطه عطف قرار گرفته‌ایم».

سیدجواد میری: در جهان پساکرونا این پرسش در ذهن ما ظهور می‌کند: چه جایگزین‌هایی را می‌توانیم برای نظام جهانی فعلی داشته باشیم. به نظر من اگر از منظری فراگیرتر به تحولات جهان نگاه کنیم، ما امروز در یک نقطه عطف قرار گرفته‌ایم

■ **۲۰۲۰ بازگشت سرمایه‌داری از فضا به زمین**

۲۰۲۰ از راه رسید اما چه از راه رسیدنی! همین دیروز یکی از دوستان متعلق به ۲ نسل قبل از نسل میلنیوم‌ها شکوه می‌کرد که ما از سال ۲۰۲۰ انتظار عشق و حال فناورانه، سفر به فضا و عبور از همه مرزهای محدودیت انسان سنتی را داشتیم اما حالا با شیوع کرونا، پیشرفته‌ترین توصیه‌هایی که از علمی‌ترین آکادمی‌های پست‌مدرن‌ترین جوامع آمریکایی و اروپایی می‌شنویم، ماندن در قرنطینه- که اصطلاح لاتینش (Quarantine) به همان اندازه املای فارسی آن قرون وسطایی به نظر می‌رسد- شستن دست‌ها و رعایت نظافت پس از استفاده از سرویس بهداشتی (که در میان جوامع مسیحی جهان معمول نیست)، دوری از سبک زندگی مدرن و ولنگار بشدت تبلیغ شده دوران معاصر همراه با انواع و اقسام پرهیزهای زاهدانه و دعا و نیایش است؛ حتی در محفل جنایتکاران کاخ سفید و تل‌آویو یا مجامع لامذهب اروپایی و آسیایی. سالی که طی ۲ دهه گذشته و در چارچوب چشم‌انداز ابرپروژه چندملیتی ۲۰-۲۰، غول‌های صنعت و فناوری از آن به عنوان سکوی جهش بزرگ حیات بشری یاد می‌کردند، حالا به محض رسیدنش، احتمالا به خاطر یک ویروس جهش یافته از خانواده معمولی‌ترین بیماری بشری یعنی سرماخوردگی، می‌رود که همه آمال و آرزوهای فوق‌مدرن انسان را به یأس مبدل کند.

۲۰۲۰ در تمام پیش‌بینی‌های آینده‌پژوهانه دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ، نقطه عزیمت به فردایی متفاوت در نظر آورده می‌شد اما هنوز از راه نرسیده بود که بر اثر یک پارازیت فناورانه در عرصه بیولوژی، ویروس جدیدی با نام علمی «۲۰۱۹-ان کو» با همه‌گیری فرامرزی‌اش، چشم‌انداز زندگی اغلب انسان‌ها را از فردایی آنچنانی به بقای امروزی تقلیل داد.

این بحران مشترک تصورات بشر را از آینده زیر و رو کرده است. طبق پروژه افق ۲۰۲۰ قرار بود از امسال بشر تجربه زیست زمینی خود به فضا را به شکل جدی و بی‌سابقه‌ای آغاز کند اما کرونا به شکلی کاملا معنادار ما را از فضا به زمین بازگردانده است تا به جای بلندپروازی‌های جاه‌طلبانه ناکجاآبادی، پای‌مان را روی کره خاکی سفت کنیم.

نشان به آن نشان که همین هفته پیش یک فضانورد پیشکسوت ناسا، نسخه زندگی در ایستگاه فضایی بین‌المللی (میر) را برای ما در دوران قرنطینه کرونایی تجویز کرد.

اسکات کلی در مقاله‌ای برای نیویورک تایمز نوشت: «یکی از چیزهایی که هنگام زندگی در فضا از دست دادم، این بود که نمی‌توانستم بیرون بروم و طبیعت را تجربه کنم. بعد از ماه‌ها که در یک فضای کوچک محدود شدم، در نتیجه دلم برای رنگ سبز، بوی خاک تازه و احساس آفتاب گرم روی صورتم تنگ شده بود». اما آیا این همان حسرتی نیست که امروز ما به همراه صدها میلیون انسان به لطف بیماری مدرن کرونا، همین جا روی زمین تجربه‌اش می‌کنیم و آیا با چشم‌انداز تیره و تاری که ارگان‌های بین‌المللی و ملی از این اپیدمی ارائه می‌دهند، بزودی همه ۸ میلیارد انسان روی کره خاکی حسرت زندگی آزاد بدوی‌ترین اجدادشان در دامان مادر طبیعت را نخواهند خورد؟

این تنها نمونه‌ای از بلاهایی است که کرونا بر سر شعارها و چشم‌اندازهای پرطمطراق نظام نولیبرالی غربی آورده است. اما این فقط ابرپروژه‌ها و ابررونده‌های بین‌المللی نیستند که بر اثر اپیدمی مرگ و وحشت کپ کرده‌اند، بلکه کرونا، مبانی نظریه‌های اومانیستی کانتی و پوپری را هم که در اندیشه لیبرالیستی، منشأ آزادی و رهایی مفروض در غرب هستند، به چالش کشیده است. نرم‌افزار سرمایه‌داری نوین یعنی لیبرال- دموکراسی با پیروزی بر نازیسم و سپس کمونیسم متعاقب جنگ دوم جهانی و جنگ سرد، در خلال استیلای ۷ دهه‌ای بر جهان به تعریفی موهوم از رهایی بشر رسیده که در آن بتدریج به جای تاکید بر رهایی بشر از یوغ رژیم‌های تمامیت‌خواه و دیکتاتور، بر رهایی (خلع) او از جایگاه اخلاقی و حتی حقوق زیستی‌اش تاکید می‌شود. نولیبرالیسم نه‌تنها باطن انسان و خلقت او در هماهنگی با طبیعت پیرامونش را به سخره می‌گیرد، بلکه حتی در ظاهر امر همان «انسان تراز مدرن» نیز کاملا به انقیاد منفعت‌طلبی سرمایه‌داری حاکم درآمده است و نه‌تنها حق ندارد درباره علل حیاتی شیوع ناگهانی و غیرطبیعی بیماری چنین مهلکی در تمام سیاره زمین چیزی بداند، بلکه خبری از درمان درد هم نیست و تازه او با حکم غیردموکراتیک دولت‌های مدعی دفاع از دموکراسی به اسم پیشگیری از بحران، از اغلب حقوق مسلم شهروندی و زیستی خود محروم شده و در قرنطینه‌ای با مدت زمان نامشخص حبس شده است.

۲۰۲۰ همچنین قرار بود طبق قول دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور کشور الگوی اقتصاد لیبرالی دنیا سال طلایی سرمایه‌داری باشد. او مدعی شده بود با ایجاد بی‌سابقه‌ترین رونق در بازار آمریکا، براحتی برای دومین‌بار در انتخابات ریاست‌جمهوری اواخر همین سال پیروز خواهد شد.

لیبرال‌ها دهه‌هاست با شعار بازار آزاد، نظام‌های رقیب را به‌خاطر دخالت دولت در اقتصاد مورد حمله قرار می‌دهند اما حالا بر اثر تعطیل عمومی ناشی از کرونا و سقوط مداوم سهام وال‌استریت، کار الگوی اقتصاد آزاد لیبرالی به جایی کشیده که کاخ سفید و کنگره دست در دست هم، بسته کمک‌های ۲ تا ۳ هزار میلیارد دلاری را تصویب می‌کنند و این یعنی عظیم‌ترین دخالت دولتی در اقتصاد در تاریخ بشر!

پل کریگ رابرتس، اقتصاددانی که در دوران ریگان در کاخ سفید، به عنوان معاون خزانه‌داری ایالات متحده برای سیاست تسهیل مالی در بازار آزاد نسخه می‌پیچید، اینک معترف است کرونا تاثیراتی انقلابی بر اقتصاد آمریکا و طبیعتا کل بازار جهانی می‌گذارد. او در مقاله‌ای که ماه پیش توسط اینفورمیشن کلرینگ هاوس منتشر شد، نوشت: «ویروس کرونا به ما یاد خواهد داد کشوری که نظام سلامت رایگان ندارد بشدت فلج است. میلیون‌ها آمریکایی با دریافت حقوق و دستمزد خود امروز را به فردا می‌گذرانند. آنها از عهده پرداخت حق بیمه سلامت و کسورات مربوط به آن برنمی‌آیند. میلیون‌ها نفر بیمه ندارند. این یعنی میلیون‌ها نفر که به کرونا مبتلا می‌شوند، نمی‌توانند کمک‌های درمانی دریافت کنند. عوارض ناشی از این ماجرا در هر جامعه‌ای غیرقابل تحمل است... سال‌هاست مدیران اجرایی مؤسسات، شرکت‌ها را برای پاداش‌هایی که دریافت می‌کنند- که عمدتا وابسته به ارزش سهام این شرکت‌هاست- اداره کرده‌اند. نتیجتا سودها و دیون به جای سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارهای جدید، برای خرید مجدد سهام همان شرکت‌ها سرمایه‌گذاری شده است. بدهی شرکت‌ها بی‌نهایت است و بسیاری شرکت‌ها را با خطر مواجه کرده و بسیاری از مشاغل را به رکود کشانده است. شرکت بوئینگ یک نمونه است... ترکیب اقتصادی که با بدهی پوشش داده شده است با یک جمعیت محافظت نشده به وضوح انقلابی خواهد بود. آیا ما رهبری‌ای داریم که قادر باشد به سیاست‌های گروه‌های برخوردار از امتیازات برتر و ایدئولوژی‌های حاکم دست رد بزند و جامعه ما را نجات دهد و آن را بر پایه‌ای که دوام بیشتری داشته باشد بنا کند؟ و یا اینکه ویروس کرونا، همان چیزی که به عنوان کاتالیزور در مشتعل کردن بمب ساعتی بدهی‌ها عمل کرد، برای سختی‌های اقتصادی سرزنش خواهد شد؟»

■ **لیبرالیسم هم فرزندانش را می‌خورد؟**

«کووید-۱۹» با آن نام کاملا کدگذاری شده و دیجیتالی‌اش نه فقط آفت مهلک مختص دوران بره‌کشان نظام سلطه‌گر لیبرال- دموکراتیک غربی از میانه قرن بیستم میلادی به این سو محسوب می‌شود، بلکه محصول آن نیز هست.

چنانکه متوجه شدید، معدود اندیشمندانی که پیش‌تر نظریات‌شان را درباره جهان پساکرونا مرور کردیم، به این نکته توجه نشان داده‌اند که اصلا چرا باید در دنیایی چنین تحت استیلای نظامات مدعی مردم‌سالاری و حقوق بشر، سلامتی و جان انسان‌ها به سادگی و به گستردگی مورد تهدید یک عامل بیولوژیک قرار بگیرد که هیچ توضیحی برای آن وجود ندارد؟

آیا در شرایطی که آمریکا و چین، بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا و ۲ قطب اصلی جهان چندقطبی مدام یکدیگر را متهم می‌کنند که منشأ ویروس جدید و مهلک «۲۰۱۹-ان کو» طرف مقابل بوده است، نمی‌توان سناریوهای نحوه انتفاع هر یک از ۲ مقصر احتمالی غربی و شرقی این اوضاع از بحران به وجود آمده را بررسی کرد؟

اگر به فرض چینی‌ها را اشاعه‌دهنده کرونا بدانیم، آنها سودشان در فلج شدن اقتصاد آمریکا و دیگر رقبای غربی خواهد بود. مسأله اینجاست که چینی‌ها مدت‌هاست سرریز تجاری عظیم خود را عمدتا به شکل وام برای شرکای آمریکایی یا خرید اوراق قرضه و سهام در ایالات متحده خرج کرده‌اند که حالا یا دچار افت ارزش شده‌اند یا اساسا مجبور به فراموش کردن طلب سنگین چند هزار میلیارد دلاری‌شان از واشنگتن خواهند بود.

در عوض، در سناریوی دوم یعنی فرض حمله بیولوژیک آمریکایی‌ها در شیوع کرونا، چین و دیگر دولت‌های بزرگ هم ممکن است به اندازه دولت‌های غربی از بحران به وجود آمده سود ببرند؛ البته اینجا منظور تبعات اجتماعی و جمعیتی بحران است نه اقتصادی.

واکنش دولت‌های غربی به بحران نه‌تنها مسؤولیت‌پذیری جهانی نظام لیبرالی را زیر سوال برده، بلکه آنچه را اتحاد «جهان آزاد» خوانده می‌شود نیز مفتضح کرده است. فقط تصور کنید این رسوایی را که آمریکایی‌ها از فرانسوی‌ها و فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها از بقیه اروپایی‌ها ماسک و لوازم بهداشتی می‌دزدند یا اینکه ترامپ علنا به جانسون، پسر عموی انگلیسی‌اش تشر می‌زند که انتظار کمک از آمریکا نداشته باشد، چون خودشان به دستگاه‌های تنفسی نیاز دارند.

همچنین برآوردهای آنگلوساکسون‌ها- که در مقطعی حسن روحانی هم بدان علاقه زیادی نشان داد- از ابتلای محتوم دست‌کم ۷۰ درصد جمعیت کشورهای‌شان به این بیماری در یک سال تا ۱۶ ماه پیش رو حکایت دارد و رهبران ناتو شامل آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان وقیحانه و بی‌هیچ تلاش و مسؤولیت‌پذیری در جهت درمان مبتلایان فعلی نظریه «ایمنی گله‌ای» را سرهم‌بندی کرده‌اند که در واقع یک توجیه شبه‌علمی سخیف برای بی‌عملی آنها در قبال بیماری و مرگ و میر مردم‌شان در ابعاد وسیع است.

آنگلا مرکل براحتی از طبیعی بودن مرگ نزدیک به ۲ میلیون آلمانی و ۱۲ میلیون نفر در کل اروپا (طبق فرمول مرگ ۳/۲ درصدی مبتلایان به کرونا) سخن می‌گوید و جانسون، مکرون و ترامپ نیز از ایده او حمایت می‌کنند.

رسوایی به همین جا ختم نمی‌شود. در حالی که اسناد مربوط به احتمال کشته شدن بیش از ۱۰۰ هزار نفر در یک سال اخیر در ایالات متحده بر اثر یک نوع آنفلوآنزای نزدیک به کرونا به بیرون درز کرده بود، دونالد ترامپ این آمار را ناچیز و فقط ۳۷ هزار نفر توصیف کرد. اخیرا نیز درز دستورالعمل‌های وحشتناک دولت‌های انگلیس و ایتالیا به بیمارستان‌ها درباره قطع دستگاه‌های تنفسی متصل به بیماران حاد ریوی، سرطانی و قلبی و محدودیت شدید امکانات مراقبت‌های ویژه برای سیل روز افزون بیماران حاد کرونایی، رسوایی دیگری به بار آورد.

به عبارت دیگر در زمانه‌ای که غربی‌ها آن را عصر رهایی خوانده‌اند، مدعیان درجه یک لیبرالیسم که به اسم دموکراسی و آزادی بارها و بارها به گوشه و کنار جهان لشکرکشی کرده و باعث مرگ و آوارگی میلیون‌ها انسان شده‌اند، در قلمرو خودشان هم هیچ ارزشی برای جان انسان‌ها قائل نیستند و به قول معروف «سنگ‌ها را بسته و سگ‌ها را باز کرده‌اند!»

خواه این بخشی از همان تعریف امپریالیستی جنایتکارانه «تنظیم بازار به‌واسطه تنظیم طیف‌های جمعیتی بازار» باشد یا از سر استیصال نظام‌های برآمده از دموکراسی غربی یا قدرت اکثریت- حتی اکثریتی به نسبی‌ترین شکل ممکن و تحت نفوذ اقلیت‌های کوچک سرمایه‌داران و دگرباشانی که ذاتا با منافع و امیال طبیعی اکثریت حقیقی مردم خصومت دارند- شاخص‌ترین دولت‌های غربی در عمل یک موجود مشکوک تک‌یاخته‌ای را که طبق آخرین یافته‌های محققان چینی حتی فاقد ساختار سلولی استاندارد یک ویروس در طبیعت است رها کرده‌اند تا بی‌محابا از جوامع الگوی نظام لیبرال- دموکراسی که پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین و مرفه‌ترین خوانده می‌شدند قربانی بگیرد.

از همان اوان واگیر کرونا، از نخستین موج واکنش‌های هیستریک کاربران غربی شبکه‌های اجتماعی یعنی اکثریت جمعیت اروپا، آمریکای شمالی و اقیانوسیه چنین بر می‌آمد که این میهمان ناخوانده آمده تا سالمندان و از کار افتادگان را ببرد، چنان که بر اساس فرمول ارائه شده سازمان جهانی بهداشت، افراد مسن بالای ۶۰ سال به مراتب بیشتر از جوان‌ترها در معرض مرگ ناشی از بیماری جدید قرار دارند.

فرض غالب که خواه‌ناخواه در دهه‌های گذشته توسط سیستم سرمایه‌داری تبلیغ شده این است که با حذف بازنشستگان و سالمندان مستمری‌بگیر بار سنگین آنها از شانه دولت‌ها و بانک‌ها برداشته می‌شود و بودجه برای اشتغال و رفاه نیروی کار جوان‌تر آزاد می‌شود.

جالب اینکه با گذشت ۴ ماه یا یک‌سوم یک سال از لحظه مفروض آغاز شیوع (اوایل ماه دسامبر ۲۰۱۹ در ووهان چین) هنوز هم ذهنیت غالب در جوامع پیشرفته غربی- که ظاهرا به همان نسبت عمق پیشرفت‌های مادی‌شان اکنون در عمق گرداب کرونا فرو رفته‌اند- تغییری نکرده است. بررسی ترندهای مهمی که در این مدت به # کرونا متصل شده‌اند، نشان از باور عمومی نسل‌های جوان‌تر به ایده حذف نسل «بیبی‌بومرز» بر اثر شیوع کرونا دارد! «بیبی‌بومرز» به نسل فرزندان دوران پرزاد و ولد بازسازی اروپا و آمریکا پس از جنگ دوم جهانی اطلاق می‌شود؛ نسلی که نه‌تنها با ارزش‌های لیبرالی بالیده است، بلکه زیربنای جامعه نولیبرالی فعلی را گذاشته است.

به عبارت دیگر لیبرالیسمی که شعار «انقلاب فرزندان خودش را می‌خورد» را ساخته است، خود در حال خوردن فرزندانش است.

از این گذشته ذهنیت حذف سالمندان و از کار افتادگان جامعه، ذهنیتی افراطی به جا مانده از جامعه مطلوب نازی‌ها و فاشیست‌ها در اروپای نیمه اول قرن بیستم میلادی است. آیا می‌توان گفت کشتار طیف پیر و بیمار جامعه به واسطه کرونا به منزله ارجاع لیبرالیسم به فاشیسم است؟ گویی هنوز هم بشر غربی از بزرگ‌ترین جنگ‌ها و انقلابات و تحولات تاریخ از نیمه دوم قرن گذشته به این سو عبرت نگرفته است.

■ **نظم آینده پساکرونایی**

بهمن‌ماه گذشته در حالی که دولت‌های فرانسه و آمریکا تازه به شکلی دیرهنگام و قطره‌چکانی شروع به اعلام آمار مبتلایان و قربانیان کرونا کرده بودند، شاهد ۲ رویکرد کاملا دیکتاتوری از سوی پاریس و واشنگتن بودیم.

نخست رسانه‌های فرانسه به دستور وزارت بهداشت این کشور اظهارات افشاگرانه پروفسور دیدیه راولت، یکی از بزرگ‌ترین عفونت‌شناسان جهان را سانسور کردند. راولت با زیر سوال بردن اقدامات امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه علیه شیوع کرونا، گفته بود بر خلاف ادعای دولت‌های غربی، برای درمان این بیماری دارو وجود دارد و موثرترین آن همانی است که چینی‌ها با همکاری کوبایی‌ها تولید و استفاده کرده‌اند. به فاصله چند روز وزارت بهداشت آمریکا با استناد به فهرست داروهای مورد تایید FDA (سازمان غذا و داروی ایالات متحده) وجود هر گونه داروی موثر برای درمان کرونا را منکر شد، آن هم در حالی که داروهای ضدویروس کوبایی همان زمان با درخواست دولت ایتالیا به این کشور ارسال شده بود. سپس دونالد ترامپ، در اظهار نظری متناقض مدعی شد محققان آمریکایی داروی ضدکرونا را کشف کرده‌اند و خواستار خرید حق انحصاری آن شد. اما این ادعا هم توسط وزیر دولت خود او تکذیب شد. این سرپوش گذاشتن‌های دولت‌های غربی بر واقعیات درمان کرونا در حالی بود که چین، کانون اولیه احتمالی اپیدمی روز به روز به پیشرفت‌های بیشتری در کنترل بیماری «کووید-۱۹» دست یافت و همزمان آمار فاجعه‌آمیز کرونا در غرب، اروپا و آمریکا را به سرعت به کانون جدید این بیماری تبدیل می‌کرد.

فرانسیس فوکویاما: بسیاری از رهبران دموکراسی‌ها خطرات این بیماری همه‌گیر را کمتر از آنچه هست نشان دادند. من باور ندارم که می‌توانیم به یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری گسترده درباره بهتر بودن دیکتاتوری‌ها یا دموکراسی‌ها در جان سالم به در بردن از این بحران برسیم

یکی از جلوه‌های مشهود بحران کرونا در ماه‌های اخیر، جا ماندن غرب از شرق یعنی ناکارآمدی نظام‌های لیبرال اروپایی و آمریکایی در کنترل بحران در مقایسه با کارآمدی نظام‌های دیگر بوده است. در این صورت آیا این به منزله جایگزینی نظام جهانی فعلی با نظمی جدید در آینده خواهد بود؟

فرانسیس فوکویاما که به پدرخوانده نظریه‌پردازان لیبرال مشهور است، زمانی در مقاله استقبال شده «پایان تاریخ» پیش‌بینی کرده بود «شکست سوسیالیسم یعنی پیروزی‌ای راحت و بی‌دغدغه برای لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی» و نوید «پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و جهانی شدن لیبرال- دموکراسی غربی به عنوان آخرین شکل دولت انسانی» را داده بود. پس از آن فوکویاما از هر فرصتی برای تصحیح این نظریه استقبال کرده است.

بحران کرونا نیز محملی شد تا نظریه‌پرداز آمریکایی- ژاپنی «پایان تاریخ» فرصتی برای اصلاح پیش‌بینی‌های قبلی خود و چشم‌اندازی به سوی آینده‌ای جایگزین بیابد.

او در جدیدترین مقاله‌اش در نشریه آمریکایی «آتلانتیک» با عنوان «آیا دموکراسی مقابل کرونا موفق‌تر است یا اقتدارگرایی؟» اعتراف می‌کند در مواجهه با بحرانی جهانی چون همه‌گیری کرونا، آنچه فراتر از دوگانه دموکراسی- دیکتاتوری اهمیت دارد، توانایی و ظرفیت رهبران و شایستگی و کارآمدی دولت‌شان در جلب اعتماد عمومی شهروندان است، حال هر رژیمی که می‌خواهد باشد، باشد!

او ضمن تمجید از سرعت عمل و کارآمدی دولت اقتدارگرای چین برای مدیریت بحران کرونا، اعتراف می‌کند: «بسیاری از رهبران دموکراسی‌ها به مانند چین احساس کردند باید خطرات این بیماری همه‌گیر را کمتر از آنچه هست نشان دهند تا بدین طریق هم از آسیب به اقتصاد جلوگیری کنند و هم از منافع شخصی خود محافظت کنند. این فقط مختص روسای‌جمهور برزیل و مکزیک نیست بلکه ترامپ را نیز می‌توان جزو این دسته دانست که اواسط مارس تاکید داشت این بیماری تحت کنترل است و بزودی از بین خواهد رفت». اگر چه فوکویاما می‌گوید قید و بندهای مشروط‌کننده قدرت نظام‌های لیبرال- دموکراسی را حتی با وجود ضعف قوه مجریه یا حضور رهبران و سیاستمداران بد به نظام‌های مقتدر ترجیح می‌دهد اما به وضوح از ایده پیشین خود عقب‌نشینی می‌کند و می‌نویسد: «در آخر، من باور ندارم که می‌توانیم به یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری گسترده درباره بهتر بودن دیکتاتوری‌ها یا دموکراسی‌ها در جان سالم به در بردن از این بحران برسیم». این در حالی است که اسلاوی ژیژک، فیلسوف سلبریتی اسلوونیایی پیش‌تر در واکنش‌هایی مستمر به دنیای کرونازده پیش‌بینی کرده بود دوران حاکمیت لیبرالیسم بر جهان رو به افول است و شرایط جدید بشر را به سوی یک نظام فراگیر اجتماع‌گرا (کمونیستی) به جای سرمایه‌داری سلطه‌گر موجود سوق می‌دهد.